

لیڈیا دیویس

آخر داستان

ترجمہی

فریما مؤید طلوع



انتشارات نیلوفر

مقدمه

در نیویورک تایمز آمده است نویسندگانی هستند که استعداد غربی در تغییر دادن زاویه دید تجربه‌های شما دارند. لیدیا دیوس را به قدر کافی بخوانید تا ببینید که داستان‌هایش برایتان اتفاق می‌افتد.

لیدیا دیویس، متولد ۱۵ جولای ۱۹۴۷، نویسنده آمریکایی است که او را به خاطر داستان‌های کوتاه و گاه بسیار کوتاه‌اش می‌شناسند. بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ همسر پل آستر^۱، نویسنده، مترجم و شاعر آمریکایی، بود و همراه او در پاریس و جنوب فرانسه زندگی می‌کرد و درآمدشان از راه ترجمه بود. دیویس بعدها هم هرگز ترجمه را کنار نگذاشت. او آثاری از موریس بلانشو^۲، میشل لیریس^۳، گوستاو فلوبر، پروست و پی‌یر ژان ژوو^۴ ترجمه کرده است. ترجمه او از مادام بواری اثر فلوبر و طرف‌خانه سوآن اثر مارسل پروست بسیار مورد توجه منتقدان است.

سبک و شیوه خاص دیویس در نوشتن داستان کوتاه بعد از آشنایی او با اشعار راسل ادسون^۵، شاعر آمریکایی، شکل گرفت. تا آن وقت،

1. Paul Auster

2. Maurice Blanchot

3. Michel Leiris

4. Pierre-Jean Jouve

5. Russel Edson

سال بعد، وقتی فکر می‌کردم به کلی فراموشم کرده، برایم با دستخط خودش شعری فرستاد، به زبان فرانسه. همراه شعر هیچ نامه‌ای نبود، گرچه آن را خطاب به من نوشته بود، با اسم من شروع کرده بود، انگار اول نامه‌ای باشد و با اسم خودش هم تمام، انگار آخر نامه‌ای باشد. اول که خط او را پشت پاکت دیدم، خیال کردم دارد بدهی‌اش را پس می‌دهد، چیزی بیشتر از سیصد دلار. آن مبلغ را فراموش نکرده بودم چون اوضاع و احوال هم خورده بود و به آن پول احتیاج داشتم. با اینکه شعر از طرف او بود و خطاب به من، درست نمی‌دانستم با آن شعر می‌خواهد چه بگوید، یا قرار است فکر کنم چه می‌گوید، یا چه استفاده‌ای می‌خواهد از آن بکند. نشانی خودش را پشت پاکت نوشته بود، این بود که می‌دانستم احتمالاً منتظر جواب است ولی نمی‌دانستم چه جور جوابش را بدهم. فکر نمی‌کردم بتوانم شعر دیگری بفرستم، و نمی‌دانستم در جواب آن شعر باید چه جور نامه‌ای نوشت. چند هفته‌ای که گذشت، راه جواب‌دادنش را پیدا کردم، اینکه بگویم وقتی چیزی که فرستاده بود به دستم رسید چه فکری کردم، اینکه حدس می‌زدم چه چیزی باشد، و چطور برایم روشن شد که آن چیز نیست، چطور خواندمش و فکر کردم او از فرستادن شعری درباره‌ی دوری، مرگ و وصال، احتمالاً چه منظوری داشته. همه این‌ها را به شکل یک داستان درآوردم چون به نظر می‌آمد به اندازه شعر او بی‌طرف باشد. یک یادداشت هم گذاشتم که نوشتن این داستان برایم سخت بوده. جواب را به نشانی پشت پاکت فرستادم ولی دیگر از او خبری نشد که نشد. نشانی را در دفتر تلفن نوشتم و نشانی قبلی او را که مدت‌ها بود به درد نمی‌خورد پاک کردم. هیچ‌کدام از نشانی‌های او مدتی طولانی به درد نمی‌خورد و آن صفحه دفتر تلفنم که نشانی‌اش در آن نوشته شده بس که پاک شده نرم و نازک است.

**

یک سال دیگر هم گذشت. در صحرا، نه چندان دور از شهری که او زندگی می‌کرد، همراه دوستی گشتی می‌زدم و تصمیم گرفتم به آخرین نشانی‌اش بروم و سراغش را بگیرم. تا آنجا سفر ناراحت‌کننده‌ای بود چون نسبت به همسفرم به شکل غریبی احساس بیگانگی می‌کردم. شب اول زیادی نوشیدم و در آن چشم‌انداز روشن از نور ماه فاصله‌ها را تشخیص نمی‌دادم و در حالت مستی می‌خواستم شیرجه بزنم وسط حفره‌های سفید میان صخره‌ها که به نظرم به نرمی بالش بود، در حالی که او سعی می‌کرد جلویم را بگیرد. شب دوم، در اتاق متل، روی تختم دراز کشیده بودم و کوکاکولا می‌نوشیدم و خیلی کم با او حرف می‌زدم. تمام صبح روز بعد، پشت اسبی پیر در انتهای صف طولانی اسب‌ها از یک کوره‌راه سنگلاخی میان تپه‌ها به آرامی بالا می‌رفتم و دوباره پایین می‌آمدم و همسفرم که حوصله‌اش از دست من سر رفته بود با ماشین کرایه‌ای از یک تپه سنگی به تپه دیگری می‌راند.

بیرون صحرا روابطمان دوباره راحت‌تر شد و او رانندگی می‌کرد و من بلندبلند از روی کتابی درباره‌ی کریستف کلمب برایش می‌خواندم، ولی هرچه به شهر نزدیک‌تر می‌شدیم، حواسم بیشتر پرت می‌شد. داشتیم به دریا نزدیک می‌شدیم، از خواندن دست کشیدم و بیرون را تماشا کردم ولی از آنچه از پیش چشمم می‌گذشت فقط تصاویر تکه‌پاره‌ای در خاطر می‌ماند: مسیلی مملو از درخت‌های اکالیپتوس با شاخه‌های آویزان در آب، قره‌غازی سیاه نشسته روی یک تکه سنگ‌آهک سفید حفره حفره که باد و باران به شکل یک ساعت شنی درش آورده بود، یک شهر بازی ساحلی با یک ترن هوایی، خانه‌ای با سقف گنبدی شکل خیلی بالاتر از بقیه شهر کنار یک درخت نخل، پلی بالای سر خطوط راه‌آهنی که روبه‌روی ما و پشت سر ما کشیده بودند. رو به شمال و به سمت شهر که می‌رفتیم به موازات خطوط راه‌آهن حرکت می‌کردیم، گاهی در دیدرس آن‌ها و گاهی هم که خطوط راه‌آهن رو به خشکی تغییر جهت می‌داد، دور